

دانلود کتاب درباره معنی زندگی ویل دورانت ترجمه فارسی

[برای دانلود کتاب کامل اینجا کلیک کنید](#)

قسمتی از نمونه کتاب :

طریق چند برابر شدن ثروت و رشد تأمین نظم، طمع ادامه یابد. در همین حال طبیعی است که مردم باید متبحر باشند، آن‌ها باید مردم را بر اساس موفقیت خود در کسب امنیت قضاوت کنند، و ملت‌ها باید مطابق قدرت اقتصادی خود بالا بروند یا سقوط کنند. در پایان، باید اعتراف کرد، نان از کتاب مهم‌تر است و هنر تجملی است که با ثروت امکان‌پذیر می‌شود. اگر این چیزها را در مکان تاریخی آن‌ها ببینیم، نباید موهایمان را پاره کنیم، یا مغزمان را منفجر کنیم، زیرا فقط اکثریت مردم ما غذا و لباس، سرپناه و اتومبیل، مدارس و کتابخانه‌ها و حق مساوی با ثروتمندان برای جذب تبلیغات و ساکسیفون از هوا، دارند. ما خواهیم فهمید که حتی در دوران افسردگی ما همه چیز بهتر از دوران جوانی ما هستند و تصمیم خواهیم گرفت که آن‌ها را برای فرزندانمان بهتر کنیم.

آیا درست است که پیشرفت یک توهم است؟ بله، اگر منظورمان پیشرفت بی وقفه، عمومی یا همیشگی است. پیشرفتی که در تاریخ می‌دانیم دچار عقب‌گردهای زیادی است، هرگز در تمام طول مسیر به طور یکنواخت حرکت نمی‌کند (پیشرفت ما در علم و صنعت اکنون با پیشرفت در فلسفه و هنر همراه نیست) و در برخی از تاریخ‌های دور، احتمالاً همه آثار آن تخریب خواهد شد. اما تردید در واقعیت آن به دلیل پایان آن، مانند این خواهد بود که خورشید را وهم می‌نامیم زیرا غروب می‌کند. حتی این پایان ناپایدار پیشرفت نیز فرضیه‌ای است که در این‌جا از روی سخاوت استدلالی پذیرفته شده است. ما از آن مطمئن نیستیم. و در همین حال شواهد زیادی برای این باور وجود دارد که وضعیت مادی، جسمی و روحی یک انسان متوسط روی زمین امروز، هرچه‌قدر که وضعیت بدی دارد، بالاتر از گذشته است. دانش‌آموزان از سن خود ناامید می‌شوند زیرا آن‌ها مرد متوسطی که با آن آشنا شده‌اند را با مردان استثنایی گذشته مقایسه می‌کنند. بگذارید کمی بیش‌تر مطالعه کنند، و متوجه خواهند شد که همه آتنی‌ها نابغه نبوده‌اند

و همه این نوابغ مقدس نبوده‌اند. آن‌ها در پشت افلاطون و آریستیدس، یک دموکراسی فاسد، یک زن سرکوب شده، یک مردم خرافاتی و یک گروه وحشی را کشف خواهند کرد.

دولت‌ها می‌آیند و می‌روند، و تمدن‌ها بسیار از دست رفته‌اند. اما از این فرهنگ‌های "مرده" چنان باقی مانده است که اگر بخواهیم تمام عمر را به کار جذب حتی بخش یونانی میراث ذهنی خود اختصاص دهیم، نمی‌توانستیم همه این‌ها را در بر بگیریم. اورپیدس و ارسطو مرده نیستند. کنفوسیوس و لوکرتیوس معاصر ما هستند. حتی Hamurabi و Ptah-hotep در طی چهار هزار سال با ما کاملاً منطقی صحبت می‌کنند. و وسایل ما برای حفظ، انتقال و انتشار این میراث فرهنگی فزاینده از دانش، اخلاق و هنر امروز بیش از هر عصر گذشته فراوان است.

دلگیرکننده‌ترین منظره در تمدن ما فقر نیست - زیرا حتی فقر تاریکی لوئیزیانا می‌تواند از وقار و محتوای خاصی برخوردار باشد - بلکه وخامت آشکار رشته اخلاقی نژاد است. قضاوت درباره این موارد دشوار است، بخشی به این دلیل که تجربه شخص بسیار کوتاه است، بخشی به این دلیل که اخلاق امروز را با معیارهای دیروز قضاوت می‌کنیم. فراموش می‌کنیم که این استانداردها برای زندگی کشاورزی ساخته شده‌اند و در عصر صنعتی و شهری نمی‌توانند از اعتبار مطلق برخوردار باشند. مسخره است که انتظار می‌رود اخلاق جامعه روستایی از مردانی که ازدواج را تا سی سالگی به تعویق می‌اندازند و در میان میلیون‌ها تماس، فرصت و محرک شهر زندگی می‌کنند، تأثیر پذیرد. زمان‌های دیگر، اخلاق دیگری را می‌طلبد. هرچه بیش‌تر مردان و زنان را ببینم انتقاد من نسبت به آن‌ها کم‌تر است؛ آن‌ها به اندازه روزنامه‌ها و تصاویر متحرکشان بد نیستند. این به این دلیل است که آن‌ها از نظر پروا مناسب هستند که مطابق تحقق بخشیدن به انگیزه‌های باستان به چند همسری و تعقیب و گریز، مطبوعات و فیلم‌هایشان با بی ادبی و جنایت طنین انداز می‌شوند.

با این وجود به نظر می‌رسد انحطاط ظریف، نه از نظر اخلاقی، بلکه از نظر شخصیت در مردم ما آغاز شده است. از طریق خرد قانونگذاران ما، فقط افراد باهوش می‌توانند مواردی را نادیده بگیرند، در حالی که به افراد احمق دستور داده می‌شود که نوع خود را تولید کنند. در نتیجه، اقلیت تحصیل کرده (ثروتمند یا فقیر) کم‌تر از سهم خود از نسل بعدی، اکثریت تحصیل نکرده بیش‌تری پرورش می‌دهند. در هر نسلی ما با آموزش مغز، جامعه خود را ایجاد می‌کنیم و سپس، با اثرات دیژنیک قانونگذاری، دوباره آن را قطع کردیم. این مربی ناامید شده و خرافات، نفوذی را که ولتر فکر می‌کرد او را خرد کرده است، مانند گذشته شکوفا می‌شود و باعث می‌شود پیشرفتی توسط یک قطعه ناخوشایند و عقیم نژاد ایجاد و حفظ شود. راز فساد سیاسی ما و مواد اولیه "ماشین‌های" شهرداری ما در این تولید مثل غیرقانونی از میان جمع است. دموکراسی تکه تکه می‌شود زیرا "همیشه اکثر احمق‌ها وجود دارند."

شاید به این ترتیب نوع قدیمی یانکی، پر از استقلال و سنگریزه، در حال تولید است و نوع جدیدی که از نظر فکری و شجاعت کم‌تر جای خود را می‌گیرد. نامردی ما در این افسردگی در تاریخ ما سابقه نداشته است. ما هرگز چنین غر زده‌ایم، یا به اتفاق آرا همه مشکلات خود را به پیش یک شخص نیاورده‌ایم. سنت آزادی فردی ما کارگردان فیلم و تهیه کننده تئاتر را آزاد گذاشته است تا با

### ۳ اواسط ویکتوریا

خواهید دید که من به شما چیزهای زیادی به شما اعطا کردم - این که زندگی خارج از خود زمینیتان معنی ندارد، و هر تمدن، مانند هر گل، خراب می‌شود. به نظر من این نتایج اکنون چنان طبیعی است که دیگر مزاحمتی برای من ایجاد نمی‌کند. من درک می‌کنم که در محدودیت‌های تعیین شده توسط آن‌ها هنوز فضای زیادی برای یافتن اهمیت برای زندگی و نژادم و حتی محتوای متوسط دارم. این ژست بایرونیک دوران جوانی ما، که آرزو داشت بمیرد زیرا بابا نوئل مرده بود، در حالی که واقعیت‌های زندگی

ما را در چنگال خود گرفتار می‌کند و ما را به عمل وامی‌دارد، فرسوده می‌شود. ما برای عزاداری در رویاهای بی‌اساس کم‌تر و کم‌تر وقت تلف می‌کنیم. و ما مشاهده می‌کنیم که فرزندان ما مانند ما برای افسانه‌هایی که هرگز باور نکرده‌اند کاج نمی‌گذارند.

بنابراین، معنای زندگی باید در درون خود نهفته باشد. باید مستقل از مرگ فردی حتی زوال ملی باشد. آن را باید در ولع مصرف‌گریزی و تحقق طبیعی زندگی خود جستجو کرد. به عنوان مثال، چرا باید از نشاط و سلامتی یک معنای مخفی بخواهیم؟ - آن‌ها کالاهایی در نوع خود هستند، حتی اگر به معنای اهداف نژادی هم نباشند. اگر شما بیش از مداوا مریض هستید، من به شما توشه‌ای اعطا می‌کنم، و می‌خواهم بمیرید. بگذارید تا پایان زندگی‌های بسته بندی شده مانعی ایجاد نکنم. اما اگر خوب هستید - اگر می‌توانید روی پاهای خود بایستید و غذای خود را هضم کنید - غر زدن خود را فراموش کنید، و سپاسگزاری خود را از خورشید فریاد بزنید.

بنابراین، ساده‌ترین معنای زندگی شادی - نشاط از تجربه خود، و از سلامتی جسمی - است. رضایت کامل از عضله و حس، کام و گوش و چشم. اگر کودک از مرد شادتر است، به این دلیل است که جسم سالم‌تری و روح کم‌تری دارد و می‌فهمد که طبیعت مقدم بر فلسفه است. این هیچ معنایی بیش‌تر از استفاده زیاد آن‌ها از بازوها و پاهایشان ندارد. شاید اگر از دست و پاهای خود استفاده می‌کردیم، خوشحال می‌شدیم، با هر مایل پیموده شده و هر گم شده توجیه می‌شود. حتی اگر زندگی معنایی به جز لحظات زیبایی‌اش نداشته باشد (و مطمئن نیستیم که چیزهای بیش‌تری داشته باشد)، این کافی است که این غارت کردن در میان باران، یا جنگیدن با باد، یا زیر پا گذاشتن برف زیر آفتاب، یا تماشاگر و میش که به شب تبدیل می‌شود، دلیل زیادی برای دوست داشتن زندگی است. بگذار مرگ فرار سد؛ در همین حال من تپه‌های بنفش داکوتای جنوبی را دیده‌ام و یک نقطه از ستاره در آرامش آسمان جای خود را گرفته است.

طبیعت مرا نابود خواهد کرد، اما او حق دارد. او مرا ساخت، و حواس من را با هزار لذت سوزاند. او تمام آن چه را که خواهد برد به من داد. چگونه می‌توانم به خاطر این پنج حسم - این انگشتان و لبها، این چشمها و گوشها، این زبان بی‌قرار و این بینی غول‌پیکر - از او کمال تشکر و سپاسگزاری را به جا آورم؟

در مورد عشق آن قدر نا سپاس باش که نادیده گرفتن تحولات روانشناختی آن به همان اندازه غیر واقعی باشد که مبانی فیزیولوژیکی آن را فراموش کنیم. بله، در پایین مسئله فشار هیدرولیکی و تحریک شیمیایی است. اما در بالا، گاهی اوقات به یک سرود فداکاری و جوانمردی تبدیل می‌شود - دیگر خارش متقابل نیست، بلکه توجه متقابل است. من در این جا صرفاً عشق عاشقانه را در نظر ندارم - آن ایده‌آل سازی شیئی که با آرزوی ناامیدکننده همراه است و اکنون در حال از بین رفتن است زیرا میل آن قدر ناامیدکننده نیست که قبلاً به پیوستگی همسران یا دوستانی که دست به دست هم داده‌اند اشاره کنم. جهنم، برخی برزخ و اندکی بهشت، و در اثر شعله‌ور شدن زندگی در کنار هم به وحدت منتقل شده‌اند. من می‌دانم که این جفت‌ها یا رفقا مرتباً با هم دعوا می‌کنند و اعصاب یکدیگر را خرد می‌کنند. اما پاداش کافی برای آن در آگاهی ناخودآگاه وجود دارد که کسی به شما علاقه مند است، به شما بستگی دارد، مبالغه می‌کند و منتظر ملاقات شما در ایستگاه است. تنهایی از جنگ بدتر است.

گمان می‌کنم بیشتر افراد بدبین مجرد هستند. مردان متأهل هیچ وقتی برای تاریکی ندارند. منظور من از یک بدبین، کسی نیست که آگاهی واقع بینانه‌ای از بدی‌ها و مشکلات زندگی انسان داشته باشد. منظور من کسی است که نتواند با کمال صداقت با آن سختی‌ها روبه‌رو شود، از ضعف خودش نتیجه می‌گیرد که همه زندگی یک دام بی‌ارزش است. شاید مقدار زیادی از این بدبینی ناشی از تفکر در مورد افراد ما، به عنوان موجوداتی کامل و جداگانه باشد. خاطرنشان می‌کنم که کسانی که با هم همکاری می‌کنند، ناامید

نمی‌شوند. "یوکل" تحقیر شده که با هم‌زمانش در یک توپ بازی می‌کند، خوشحال‌تر از این اندیشمندان منزوی است که کنار بازی زندگی می‌ایستند و با جدایی از بین می‌روند. گوته گفت: "یک کل باش یا به یک کل بپیوند". اگر خود را بخشی از یک گروه زنده (صرفاً نظری) بدانیم، زندگی را کمی کامل‌تر، شاید حتی از اهمیت بیش‌تری برخوردار خواهیم کرد. برای این‌که به زندگی معنا ببخشیم، باید هدفی بزرگ‌تر از خود و پایدارتر از زندگی داشته باشیم.

اگر، همان‌طور که در ابتدا گفتیم، یک چیز فقط از طریق رابطه خود به عنوان بخشی از یک کلیت بزرگ دارای اهمیت است، پس اگرچه نمی‌توانیم معنایی متافیزیکی و جهانی به طور کلی به همه زندگی بدهیم، اما می‌توانیم به ویژه درباره هر زندگی بگوییم که معنای آن در ارتباط آن با چیزی بزرگ‌تر از خودش نهفته است. از این رو، زندگی متأهل و والدین، در مقایسه با زندگی مجرد و عقیم کامل‌تر است؛ یک مرد از نظر جسمی یا روحی، به موجودی که خود بخشی از آن را تصدیق می‌کند، به نسبت، احساس معناداری می‌کند. ما که بیش از حد متعلق به گروه‌ها هستیم، بسیار عاقلانه برای ازدواج یا زیرک بودن برای بچه دار شدن، زندگی را پوچ و بیهوده می‌دانیم و تعجب معنایی دارد؟ اما از پدر پسران و دختران بپرسید "معنای زندگی چیست؟" و او خیلی ساده به شما پاسخ خواهد داد: "تغذیه خانواده خود". جذابیت جنسیت، که جدا از عملکرد بیولوژیکی آن به نظر می‌رسد، یک توهم و پیگیری بیهوده به نظر می‌رسد، هنگامی که در تداوم زندگی کاملاً تسلیم می‌شود، راهی برای تحقق و اهمیت بسیار ناچیز می‌شود.

در این‌جا در قطار مورگانتاون به پیتسبورگ زنی دیده می‌شود که همیشه لبخند می‌زند و با فرزندش بازی می‌کند. ای روشنفکران ناراضی شهرها! - آیا فکر می‌کنید از آن زن ژرف‌تر هستید؟ و شما دانشمند سوفسطایی، که بیهوده در پی درک این بخش از نظر قسمت هستید، آیا نمی‌توانید ببینید که این زن

فیلسوف بزرگ‌تری از شما است، زیرا او خود را به عنوان یک جزء فراموش کرده و در کل جایگاهی پیدا کرده است؟

#### ۴ یک اعتراف شخصی

بنابراین، باید بگوییم، این راه را سیدن به اهمیت و محتوا است: به یک کل بپیوندید، و با تمام بدن و ذهن برای آن کار کنید. معنای زندگی در فرصتی است که به ما می‌دهد چیزی بزرگ‌تر از خودمان را تولید کنیم یا به آن کمک کنیم. لازم نیست یک خانواده باشد. که، به اصطلاح، راه مستقیم و گسترده‌ای است که طبیعت در حکمت کور خود حتی برای ساده‌ترین روح فراهم کرده است. ممکن است هر گروهی باشد که بتواند تمام اشراف نهفته فرد را بخواند و به او علتی بدهد که برای آن کار کند، با مرگ، او متلاشی نخواهد شد. این ممکن است یک اشتیاق انقلابی باشد که زن یا مرد به آن بی‌وقفه ارادت می‌ورزند. یا ممکن است یک کشور عالی باشد که برخی از پریکلس در حفظ و اعتلای آن نبوغ و زندگی خود را وقف می‌کنند. این ممکن است گاهی اوقات برخی از کارهای زیبایی باشد که روح را در ساخت خود جذب می‌کند و برای بسیاری از نسل‌ها یک مزیت محسوب می‌شود. اما در هر صورت، اگر معنایی به زندگی می‌دهد، باید فرد را از خود دور کند و او را به بخشی از همکاری در یک طرح بزرگ تبدیل کند. راز اهمیت و محتوا داشتن وظیفه‌ای است که تمام انرژی انسان را مصرف می‌کند و زندگی انسان را کمی غنی‌تر از گذشته می‌کند.

در مورد خودم - چون می‌خواهم مستقیماً به سوالاتی که از خیلی‌های دیگر پرسیده‌ام پاسخ دهم - معنای زندگی شاید خیلی محدود در خانواده و کار من نهفته باشد. ای کاش به دلیل بزرگ‌تری خود را تقدیس می‌کردم. منابع انرژی من عبارتند از: خودخواهی و یک نوع دوستی خودخواهانه - طمع کف زدن و ارادت دیوانه وار نسبت به افراد وابسته به من. هدف و نیروی محرک من سعادت را در اطرافم می‌بینم و



سرانجام تأیید بهترین‌هایم را به دست می‌آورم. خانه‌هایم و کتاب‌هایم، جوهر و قلمم. من خودم را خوشبخت نمی‌خوانم - هیچ شخصی نمی‌تواند در میان فقر و رنجی که امروز نیز درباره او باقی مانده کاملاً خوشحال باشد. اما من را ضی هستم، و به صورت غیرقابل و صفی سپا سگزارم. به عنوان آخرین راه‌حل، گنجینه نهفته در درون من کجا است. یک مرد باید صلابت زیادی داشته باشد. او نباید اجازه دهد که شادی او کاملاً با فرزندان، یا شهرت، یا موفقیت و حتی سلامتی‌اش گره خورده باشد. اما او باید بتواند در هر زمینه‌ای خودش را پرورش دهد، حتی اگر بقیه موارد از بین برود. فکر می‌کنم آخرین راه‌حل من، طبیعت باشد. امیدوارم که در میان همه هدایا و کالاهای دیگر، شجاعت کافی را برای بقا در هر حال و هوایی در زمین و آسمان، یا از شکاف دید، در برخی از مکان‌های صوتی شیرین، یا خاطره شاعر از روزی که لبخند زد را داشته باشم. در مجموع، تجربه یک چشم انداز بسیار غنی است، که هر حسی باید بتواند از آن برای زندگی امرار معاش کند.

برخلاف ذهن سختگیرانه زمان خود، این دلگرمی‌ها را از دست می‌دهم و نمی‌توانم شعری را که جوانان من را با آن احاطه کرده‌اند کاملاً فراموش کنم. حتی مانند لئوناردو یا گوته. اما من باید از هر کسی که می‌تواند من را نسبت به این پوچی دلپذیر قانع کند سپاسگزار باشم. در آرزوی جاودانگی یک نفر چیزی خودخواهانه و آسمانی مملو از خفقان با منافع غیرقابل شکست وجود دارد، که مکانی غیرقابل تحمل خواهد بود. اما من گمان می‌کنم که من هم از رفتن متأسفم و باید خوشحال باشم که می‌دانم چه وقت سرنوشت خود را برای فرزندان و دوستانم و علل تلاش برای خدمت به آن‌ها برسانم.

بسیاری از آثار، باقیمانده است که من نمی‌توانم مکانیزم مبتدی را که بسیاری از نسل من را در بر می‌گیرد بپذیرم و خوشحالم که می‌توانم به عمق نمادین در عقاید باستانی دست پیدا کنم. احتمالاً در پایان ایمان، و همیشه سر و صدا برای شنیدن، شک و تردیدهای من را برطرف خواهد کرد، و من راه

Huysmans و Chesterton را خواهیم پیمود. خوانندگان من باید مراقب آن چه که در سن پیری می نویسم باشم.

معنی جاودانگی برای من اکنون این است که همه ما بخشی از یک سلول، در بدن زندگی هستیم. که مرگ قسمت زندگی کل است؛ و این که اگرچه به عنوان یک فرد از دنیا می رویم، اما آن چه که ما انجام داده ایم و بوده است برای همیشه متفاوت است. آن چه خدا برای من معنا می کند علت اول یا منبع تمام زندگی و انرژی است که در آن زندگی و حرکت می کنیم و موجودیت خود را داریم. و علت نهایی، یا هدف و تجسم تلاش و آرزوی ما، آن کمال دوردست نیست اما ممکن است باشد.

## ۵. دعوت

اما در این جا من آن قدر خودم را در خودم گم کرده ام که تو را فراموش کرده ام. سرباز نا شناخته ناامیدی هستیم، که در شرف خودکشی هست. خواهید دید که آن چه شما نیاز دارید فلسفه نیست، بلکه یک زن و فرزند و سخت کوشی است. ولتر یک بار اظهار داشت که ممکن است گهگاهی که خیلی سرش شلوغ نیست، خودش را بکشد. دوباره متوجه شدم که فقط افراد کم مشغله هستند که ناامید می شوند. اگر در این سیستم آشفته صنعتی ما هیچ کاری پیدا نکردید، نزد اولین کشاورز بروید و از او بخواهید تا شما را استخدام کند تا اتفاقات بهتری بیفتد. اگر او مبتلا به بیماری باورنکردنی به نام تولید بیش از حد است، موافقت کنید که فقط به اندازه توان مصرفی خود تولید خواهید کرد. شاید هنگامی که همه ما مجاز باشیم به اندازه تولید خود مصرف کنیم، دیگر "تولید بیش از حد" نداریم.

در پایان من می دانم که همه توصیه ها چه قدر بیهوده و خودخواهانه است و درک یک انسان برای دیگران چه قدر سخت است. و یک ساعت را با من سپری کنید، و من راهی را از طریق جنگل به شما نشان

خواهم داد که بهتر از همه استدلال‌های کتاب‌های من شما را از تسلیم منصرف خواهد کرد. بیا و به من بگو که من چه کودکانه خوش‌بین هستم و لعنت به این دنیای اختلافی که می‌خواهی. من به جز نتیجه‌گیری شما با همه چیز موافق خواهم بود. سپس ما نان صلح را با هم می‌خوریم و اجازه می‌دهیم حرف‌های کودکانه بچه‌های خردسال جوانان ما را بازبایی کنند.

## ضمیمه

### برقراری ارتباط از زندانی ۷۹۲۰۶، زندان سیزندان

پس از تهیه نسخه خطی پیشین، ناشران به این فکر افتادند که نسخه‌ای از نامه اولیه را برای فردی که اخیراً به عنوان مجرم چهارم به حبس ابد محکوم شده است، ارسال کنند. به نظر می‌رسید زندگی از نظر شخصی که به ناحق محکوم شده و ظاهراً آینده‌ای ندارد، چه معنایی داشته باشد؟ پاسخ آن قدر خوب فکر شده و به خوبی بیان شده بود که جایگاهی را در این سمپوزیوم داشت. باور نکردنی است که ما نتوانیم از چنین قوه قهاری برای همیشه استفاده بهتری داشته باشیم.

یک نویسنده و فیلسوف برجسته در پی یافتن پاسخی برای این سوال دیرینه است: معنی و ارزش زندگی انسان چیست؟

یک ناشر به همان اندازه برجسته از من پرسید که چگونه می‌توانم آن را در موقعیت کنونی تحمل کنم.